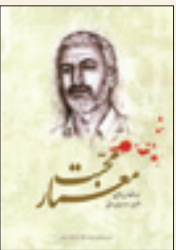


## پیش‌خوان

«**روایات و خاطراتی از زندگی سردار شهید حسن شاطری**» در یک نگاه

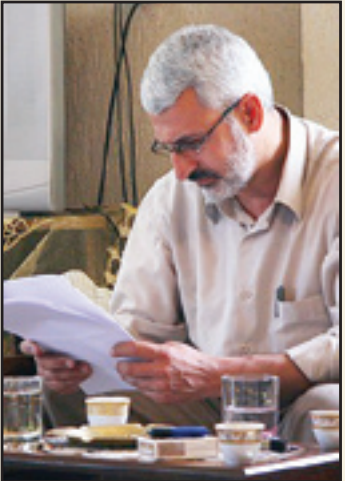
### در حالات و مقامات «معمار محبت»

■ **علی احمدی فراهانی**



اثری که هم‌اینگ در معرفی آن سخن می‌رود، کارنامه سردار شهید حسن شاطری (مهندس حسام خوشنویس) را مورد بازخوانی قرار داده است. این پژوهش از سوی عبدالقدوس

امین به رشته تحریر درآمده و زهرا عباسی سنناتی آن را به فارسی بازگردانده است. تارنمای ناشر در معرفی این کتاب به نکات ذیل اشعارت برده است: «شهید مهندس حسام خوشنویس از بدو ورودش به خاک لبنان پس از شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه و بازگشت اهالی این کشور به شهرها و روستاهایشان که ارتش صهیونیست تأسیسات زیربنایی، ساختمان‌ها و سازمان‌های آن را به کلی ویران ساخته بود، با مردم این سرزمین همراه بود و با آنان زندگی کرد. پس از توقف جنگ هیئتی از جمهوری اسامی ایران به ریاست معاون رئیس‌جمهور از لبنان بازدید به عمل آورد و آمادگی ایران را برای همکاری در بازسازی لبنان اعلام کرد. با توجه به تجربه دیرین مهندس حسام در امر بازسازی مناطق آسیب دیده در ایران و افغانستان، وی به عنوان رئیس تیم بازسازی لبنان انتخاب شد. شدت خسارات وارده بر راه‌ها، پل‌ها و اماکن مذهبی از جمله مساجد و کلیساها، مدارس، بیمارستان‌ها و… باور کردنی نبود! بررسی‌ها به سرعت انجام و نقشه‌ها ترسیم شد. با پیمانکاران در مناطق مختلف تماس گرفته شد و قراردادها برای شروع کار بازسازی، ترمیم و ساخت مناطق آسیب‌دیده، بدون فوت وقت امضا شد. به این ترتیب دایره فعالیت تیم بازسازی هرچه بیشتر افزایش یافت. به طوری که طی شش سال و نیم، خدمات برجسته و عظیمی رادر همه مناطق کشور به انجام رساند. دستاوردهای این تیم بالغ بر ۱۷ هزار و ۳۲۸ طرح پیشرفته و پراکنده، شامل



▲ شهید حسن شاطری

معروف به مهندس حسام خوشنویس

ساخت راه‌ها، پل‌ها، اماکن مذهبی و دیگر طرح‌ها و برنامه‌های متوسط و کوچک در سراسر کشور بود. سخن از اقدامات مهندس حسام در طی سال‌های حضورش در لبنان، حدیثی طولانی و نیازمند کتاب‌ها و صفحات بسیار است تا حق مطلب ادا شود. شهید حسام با حضور در کشور لبنان، تلاش‌ها و اقدامات برجسته و دلنویزانه‌ای را به ثبت رساند، به طوری که سخن گفتن از دوران بازسازی و بازگشت آبادانی به لبنان پس از جنگ ۳۳ روزه، بدون ذکر نام مهندس حسام و هیئت ایرانی به عنوان اولین و بزرگ‌ترین هیئت حاضر ممکن نیست. همه این موارد یادآور نام آنان در اذهان مردم لبنان، مسئولان و فعالان عرصه جنبش بازسازی لبنان از مناطق جنوبی تا بقاع و ضاحیه در جنوب بیروت است…»

این اثر در بخشی از خود، در باب حضور شهید شاطری در لبنان چنین روایت می‌کند: «پس از پیروزی انقلاب اسلامی و هنگامی که امام خمینی فرمان تشکیل جهاد سازندگی را صادر کرد، شاطری از جمله اولین داوطلبان و فعالان این عرصه بود. با آغاز جنگ جهانی علیه جمهوری نوپای اسلامی به وقوع پیوست، داوطلبانه به عضویت بسیج مستضعفین در آمد. او که فارغ‌التحصیل رشته مهندسی عمران بود، به عنوان مسئول اجرایی لشکر سیدالشهدا(ع) و لشکر خاتون‌الانبیاء(ص) معروف به نیروی قدس انجام وظیفه کرد. وی همچنین به عنوان ناظر اجرایی در چندین پروژه در کشور عراق حضور داشت. پس از جنگ ۳۳ روزه لبنان، به عنوان رئیس هیئت ایرانی مشارکت در بازسازی لبنان به این کشور اعزام شد. در مدت حضور شش ساله‌اش در لبنان، رساله دکتری خود را به عنوان چگونگی هدایت جنگ ۳۳ روزه از نسوی سیدالله نوشت. او چندین طرح اجرایی را به منظور حمایت و تأمین رفاه مردم سوریه و با همکاری مردم آن کشور به انجام رسانید. وی سرانجام در ۲۴ بهمن ۱۳۹۱، در راه بازگشت از دمشق به بیروت به شهادت رسید…»

■ **شاهد توحیدی**

در قاموس دین، شهادت راز جاودانگی است. هم از این روی سخن از رهبر پاکباز فدائیان اسلام در حالی که تنها دو سال به ۷۰ ساله شدن سوگشان باقی است، همچنان به هنگام و جذاب می‌نماید. آنان در دورهای اجرای اسلام را شعاع و وجهه هم خویش ساخته بودند که گروه‌های فعال جز ملی‌گرایی یا بیگانه‌گرایی نمی‌شناختند. گفتن از آنان که با شعار اسلام‌گرایی، حتی در ملی‌گرایی نیز گوی سبقت را از داعیه‌داران ربودند و در ملی شدن نفت ایران سهمی عمده داشتند، ادای دین به اسلام و ایران قلمداد می‌شود. اینک در سالروز عروج این فقیان آزاده، روایت جهاد و پایمردی آنان را در آیینة خاطرات حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی جستجایم. گفت‌و شنودی که در دی ۱۳۶۳ انجام گرفت و طی آن معظم له به بیان خاطرات خویش از زمانه و کارنامه شهید نواب صفوی پرداختند. امید آنکه تاریخ پژوهان ایران معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **آغاز مبارزه سیاسی با شناخت جهادگری پاکباز**

در آغاز کلام و پیش از بازخوانی دیدگاه‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی درباره کارکرد و کارنامه فدائیان اسلام مناسب است که روایت آشنایی ایشان با شهید سیدمجتبی نواب صفوی را از نظر بگنجانیم. آن جهادگر پاکباز پس از آزادی از زندان ۲۰ ماهه دکتر مصدق اعلام کرد که به دلیل بی‌ارادگی دولت پرداخت. او در این مدت به مشهد مسافرت کرد و در این سفر زیارتی و طی سخنرانی در مدارس «نواب»

در آغاز کلام و پیش از بازخوانی دیدگاه‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی درباره کارکرد و کارنامه فدائیان اسلام مناسب است که روایت آشنایی ایشان با شهید سیدمجتبی نواب صفوی را از نظر بگنجانیم. آن جهادگر پاکباز پس از آزادی از زندان ۲۰ ماهه دکتر مصدق اعلام کرد که به دلیل بی‌ارادگی دولت پرداخت. او در این مدت به مشهد مسافرت کرد و در این سفر زیارتی و طی سخنرانی در مدارس «نواب»



«زمانه و کارنامه جمعیت فدائیان اسلام»

در آیینه روایت و تحلیل رهبر معظم انقلاب اسلامی

# با دیدن نواب به مبارزه سیاسی علاقه‌مند شدم

و «سلیمان خان» به دیده طلبه جوانی آمد که آینده‌ای مهم و البته پرفراز و نشیب داشت: «من شاید ۱۵ یا ۱۶ سالم بود که مرحوم نواب صفوی به مشهد آمد. مرحوم نواب صفوی برای من خیلی جاذبه داشت و به کلی مرا مجذوب خودش کرد. هر کسی هم که آن وقت در حدود سنین ما بود، مجذوب نواب صفوی می‌شد از بس این آدم، پرشور و یاخلاق، پر از صدق و صفا و ضمناً شجاع بود. صریح و گویا بود. من می‌توانم بگویم که در آنجا به طور جدی به مسائل مبارزاتی و بسه آنچه به آن مبارزه سیاسی می‌گویم، علاقه‌مند شدم. البته قبل از آن هم چیزهایی می‌دانستم. زمان نوجوانی ما با اوقات مصدق مصادف بود. من یادم است در سال ۱۳۲۹، وقتی که مصدق تازه روی کار آمده بود و مرحوم آیت‌الله کاشانی با او همکاری می‌کردند –

مرحوم آیت‌الله کاشانی نقش زیادی در توجه مردم به شعارهای سیاسی دکتر مصدق داشتند – کسانی را به شهرهای مختلف می‌فرستادند که برای مردم سخنرانی کنند و حرف بزنند. از جمله در مشهد سخنرانانی می‌آمدند. من دو نفر از آن سخنرانان و صدق آشنا شدمیم و بعد مصدق سسقوط کرد. در سال ۱۳۳۲ که قفسه ۲۸ مرداد پشامد کرد، من کاملاً در جریان سقوط مصدق و حوادث آن روز بودم، یعنی من خوب یادم است که اوایش و اراذل در مجامع حزبی که به دولت دکتر مصدق ارتباط داشتند، ریخته بودند و آنجاها را غارت می‌کردند. این مناظر کاملاً جلو چشمم است. بنابراین من مقوله‌های سیاسی را کاملاً می‌شناختم و دیده بودم، اما به مبارزه سیاسی به معنای حقیقی از زمان آمدن مرحوم نواب علاقه‌مند شدم. بعد از آنکه مرحوم نواب از مشهد رفت، زیاد طول نکشید که شهید شد.



در طول دهه‌های متممادی که از مواججه شهید نواب صفوی با احمد کسروی تبریزی می‌گذرد، بسا گمان برده‌اند که این تقابل، صرفاً ماهیت نظری و اعتقادی داشته‌است. با این همه رهبر انقلاب بر این باورند که این رویکرد، ماهیتی مذهبی – سیاسی دارد. کسروی از دیرباز، به عنوان عنصری باوجه پرتنگ سیاسی مطرح بوده و ایضاً مناصب سیاسی بحث انگیزی را نیز بر عهده گرفته است

آن روزی که کشته شد، یک حرکت سیاسی بود و یکی از چهره‌های سیاسی ایران و پس مبارزه با کسروی فقط مبارزه با افکار ضدمذهبی او نیست، زیرا که همان افکار ضدمذهبی هم یک حرکت سیاسی بود. یک ریشه و منشأ سیاسی داشت. بنابراین کار مرحوم نواب به اعتقاد من فقط کار مذهبی نبود، کار مذهبی – سیاسی بود و به همین شکل هم منعکس شد. البته اینکه تأثیرش در روشنفکرهای آن روز چگونه بود، من می‌خواهم بگویم آن زمان من نبودم، یعنی در صحنه نبودم و سن آن زمان هم اجازه نمی‌دهد که از نزدیک آن زمان را درک کرده باشم. انطور که من بعدها فهمیدم، دستگاه هم تبلیغات زیادی کرده بود. روشنفکرهای آن روز هم، با دین و مسائل دینی و هر جلوه دینی به شدت بد بودند. آن زمان هنوز تفکر قرن نوزدهمی اروپا که معمولاً ما یک ۵۰ساله، ۱۰۰ساله، ۶۰ساله بعد از اروپا همیشه روشنفکرهای ما در همان جهت حرکت می‌کردند، آن روز هنوز در کشور ما در اواسط قرن بیستم، تفکر قرن نوزدهمی اروپا رایج بود. تفکر ضددینی دین را مسخره وریکردی را هر چیز دینی را بدون هیچ دلیلی محکوم کردن رایج بود. حتی در دوران بعد از رقتن پهلوی، در کشور ما این حالت ادامه داشت. لذا هر چیزی که رنگ و بوی دین داشت، از نظر روشنفکرهای آن روز و البته بدون هیچ استدلالی مطرود بود و نواب کسی بود که حرکتش، صدرصد نشان از آن داشت که صبغه و انگیزه دینی دارد. لذا اینطور بود که آنها قاعده تا چنین رویکردی را نمی‌پسندیدند. در نوشته‌جائی هم که در آن دوران بعضی از روزنامه‌ها – همچنین محافل روشنفکری آن روز منتشر کردند، بر خوردی که با این قضیه کردند، نشان داد که مرحوم نواب را هیچ قبول ندارند. تا مدت‌ها کار را به جایی رسانده بودند و وضع تبلیغات علیه نواب را طوری حاد کرده بودند که نه تنها گروه‌های سیاسی غیرمذهبی که افراد مؤمن هم خیلی دوست نمی‌داشتند که به جریان نواب منتسب بشوند! برای خاطر اینکه گفته می‌شد، آنها ترورر بسندند و ترورریسم غیر از یک حرکت سیاسی سازمان یافته است و یک حالت پرهیز، پرهیز طبیعی را به زیان نواب و جریان فدائیان اسلام در خیلی‌ها به‌وجود آورده بودند. این وضع تا سال‌ها بعد ادامه داشت. من تصور این است که کار مرحوم نواب از نظر روشنفکرهای آن روزگار، کار مطلوب و خوبی به حساب نیامد و تفسیر خوبی رویش گذاشته نشد…»

■ **مصدق آشکارا متکی به فدائیان اسلام و مرحوم کاشانی**

نقش جمعیت فدائیان اسلام در رویداد نهضت ملی ایران، بس مهم در خور خوانش، اما مغفول باقیمانده است. به واقع تاریخ‌نگاری جبهه ملی با حذف یا سکوت گذاشتن این بخش از رویدادها، خویش را بی اعتبار ساخته است! فدائیان اسلام در دو نوبت نهضت را از تنگنا رها کردند و امکان نیل به اهداف سیاسی را به آن دادند. نوبت نخست به گاه تقلب در مرحله نخست انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی بود که از میان برداشتن عبدالحسین هژیر طریقه انتخابات آزاد را گشود. نوبت دوم در دوره نخست وزیری رزم آرا بود که فدائیان اسلام نهضت را از مزاحمت‌های او رهانید و ملی‌شدن نفت را در دسترس قرار داد. آیت‌الله خامنه‌ای در تبیین این امر به نکات بی‌اندازه اشارت برده‌اند:

«یکی از چیزهایی که در تاریخ معاصر ما متأسفانه به کلی به دست فراموشی سپرده شده، همین است که تأثیر جریان مرحوم نواب و حضور نواب را در روی کار آمدن حکومت ملی دکتر مصدق کاملاً نادیده گرفته‌است. این را بایدبدید که اگر مرحوم نواب بود و تلاش‌های او و یارانش نبود و ارعایی که آنها در محیط جو هیئت حاکمه یعنی دستگاه سلطنت) به وجود آورده بودند کرد و بعد هم یکی از یاران ایشان کسروی را کشت، یعنی از طرف نواب دو مرتبه کسروی مورد حرکت می‌شد. دکتر مصدق در اوایل کارش به اصلاح نظامی قرار گرفت. یکبار به وسیله خود ایشان که با کارد حمله کرد، یکبار هم به وسیله مرحوم امامی، سیدحسین امامی که با اسلحه زد و کسروی را عملاً نابود کرد. کار سیاسی هم بود، همانطور که قبلاً هم گفته‌ام اصلاح ماهیت حرکت ضددینی که کسروی هم یکی از ثورریسین‌ها و طراحانش نبود یک ماهیت سیاسی بود. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید کسروی یک عنصر غیر سیاسی بوده، مگر کسی می‌تواند چنین چیزی را بگوید؟ خود کسروی یک عنصری بود که اصلاً حرکتش از آغاز چه در مشروطیت و چه بعد از مشروطیت تا

بهمن ۱۳۳۱ از راست:حجت‌الاسلام سیدمحمدعلی لوسانی، شهید صفوی، امیرعبیدالله گلرنگ،سیدحاجان و شهید خلیل طهماسبی

مورد توجهش است. بنابراین مرحوم کاشانی از زندن رزم آرا استقبال می‌کند، این هم که قاتل رزم‌آراست. آن وقت آدم یک چنین حمایت‌های صریح و علنی را که مشاهده می‌کرد، معلوم بود که فدائیان اسلام زیر بال مرحوم آیت‌الله کاشانی قرار دارند و او از آنها کاملاً حمایت می‌کند و اینها هم بی‌دریغ، به نفع حکومت مصدق و به نفع همان جهت‌گیری‌ای که گفتم مجموعه مصدق و کاشانی به وجود می‌آورد، تلاش و حرکت می‌کردند و در حقیقت جریان نهضت ملی، نوک تیز مسلحش فدائیان اسلام بودند. این بود تا وقتی که بسین اینها و مصدق اختلاف افتاد؛ آن اختلافات تاریخچه مفصلی دارد که بعد دیگر به کلی بین اینها دشمنی و تقار برقرار شد تا اینکه حتی منتهی شد به زدن فاطمی؛ فاطمی را که جزو یاران نزدیک دکتر مصدق بود فدائیان اسلامی او را زدند و ترور کردند، به قصد کشتن البته که خب منتها او جان به در برد تا بعد دستگاه رژیم سلطنت او را کشتند. این بیانی که کردم همان بود که در حقیقت بیان مصداقی از همین فعل و انفعالات، یعنی ششما بینید از سال ۲۹ تا ۳۲، یعنی از سال ملی شدن صنعت نفت تا سقوط دکتر مصدق، این سه سالی که بر کشور ما گذشت البته سه سال و خرده‌ای، یکی از آن دوره‌های فوق‌العاده حساس کشور ماست. از لحاظ ارتباط با سیاست‌های خارجی بسیار مهم است. این دوران، دورانی است که سلطه قدیمی انگلیسی یک ضربت محکم می‌خورد و خاطرات از حکومت ملی، حکومت مردم و حضور مردم که سالیان درازی بود به کلی از ذهن‌ها شسته و زده شده بود، باز در ذهن‌ها زنده می‌شود. مردم ما مردم حضور در کوچه و بازارند دیگر. در مشروطیت و در همه قضاها، مردم همیشه در صحنه‌ها حضور داشتند، آمدند، رفتند، اقدام کردند، خواستند، عمل کردند، یک چیز عجیبی است. اصلاً تاریخچه حضور مردم ما در صحنه، جزو تاریخچه‌های استثنایی است. روی این هم کسی کار نکرده است. اگر مردم ما را مقایسه کنید با ملت‌های دیگر از لحاظ تعیین‌کنندگی در مواقف حساس، خواهید دید که از این جهت ملت‌سا از آن ملت‌های جالبند. خب به کل در دوران رضاخانی، اصلاً این روح خشکیده تمام شده بود دیگر. اصلاً به خاطر آن استبداد، مردم هیچ کاره محض شده بودند. بعد از دوران رضاخان هم مسئله‌ای نبود که مردم را به میدان آزمایش بکشانند و در صحنه‌ها حاضر کنند. دوران مصدق، یعنی دوران حکومت مصدق و از سال ۲۹ تا سال ۳۲ این تعبیر جزو دوران‌هایی بود که از این جهت خیلی حساس بود. خبره به حکومت انگلیس، باز یافتن احساسات مردمی به وسیله خود مردم و یک نگاه تند به سلطه‌گران و به خارجیانی که در کار ایران دخالت می‌کنند، بعد تهدیدکردن مقام سلطنتی که مردم از آن آنقدر نفرت داشتند، اینها یک حوادث عجیبی است دیگر، یعنی جزو مقاطع کم نظیر تاریخ ماست. در این مقطع نقش فدائیان اسلام نقش به طور کامل برایش بود، یعنی در روی کار آوردن آن دولت، در حمایت مرحوم کاشانی طبعاً در بقیه خلع بد از انگلیسی‌ها در قضیه نفت و ۱۰ مسئله مسائل. پس می‌بینید که این‌سن دوران ۱۰ ساله عمر سیاسی و مبارزاتی مرحوم نواب یکی از مهم‌ترین نشانه‌ها و آثارش، حضور فعال و تأثیر فراوان در برهه سه چهار ساله‌بین ۲۹ تا ۳۲ است که از همه‌های تاریخی کشور هم است…»

■ **شهید نواب صفوی وافق‌گشایی برای مبارزان فلسطینی**

رهبر پرخوش و پاکباز فدائیان اسلام، نگره‌ای جهانی داشت و تنها به صلاح و فلاح ملت ایران نمی‌اندیشید. او یارانش در زمره نواب بود که نخستین اجتماع عظیم علیه اسرائیل را در تهران برگزار و از هزاران نفر برای اعزام به فلسطین اشغالی نام‌نویسی کردند. او سال‌ها بعد نیز با حضور در دانشگاه قاهره، بسا جوانان فلسطینی را به مبارزه با دشمن اشغالگر تحریص کرد که یکی از آنها یاسر عرفات رهبر پیشین سازمان آزادیبخش فلسطین بود. رهبر انقلاب اسلامی در تبیین این مهم می‌گوید:

«ایشان تحت تأثیر اخوان المسلمین بود، یعنی حسن البناورای ایشان اثر گذاشته بود و ایشان هم به نوبه‌خودش، روی دیگران اثر گذاشته بود. بعد از رهبران معروف سازمان آزادیبخش فلسطین به من گفت: من در مصر در آن سفری که مرحوم نواب صفوی به مصر آمده بود، مشغول درس خواندن بودم. داشتیم در رشته مهندسی درس می‌خواندیم، داشتیم درس می‌خواندم که مهندس بشوم و مشغول کارهایم بشوم. این مرد آمد و گفت تو داری درس می‌خوانی اینجا؟ برو به فلسطین و با اشغالگران کشتورت بجنگ! گفت من منقلب شدم و از آن به بعد به جریان مبارزه با اسرائیل پیوستم. برای یک دهه‌ای از جوان‌ها در مصر ایشان سخنرانی‌هایی کرده بود. حاصل آنکه به آن فرد گفته بود برو بجنگ، اینجا آمده‌ای که مشغول درس خواندن؟ آن شخص بلند شد و به فلسطین آمد. خب این آمدن‌ها بود که اصلاً مسئله فلسطین را به شکل دیگری در آورد. مرحوم نواب، خیلی مرد قوی‌ای بود. من شنیدم که یک وقتی به اردن رفته و گوش ملک حسین را گرفته بود. گفته بود پسر عموجان این انگلیسی‌ها خیلی خطرناکند! آرا سید است، یعنی ملک حسین سید است. بله گفته بود پسر عموجان انگلیسی‌ها خیلی خطرناکند، آدم اینجوری‌ای بود که حتی گوش ملک حسین را می‌گرفت و می‌کشید، در حالی که دیگران از این جرئت‌ها نداشتند…»